

فیلم به مثابه فلسفه | ۱۰ |

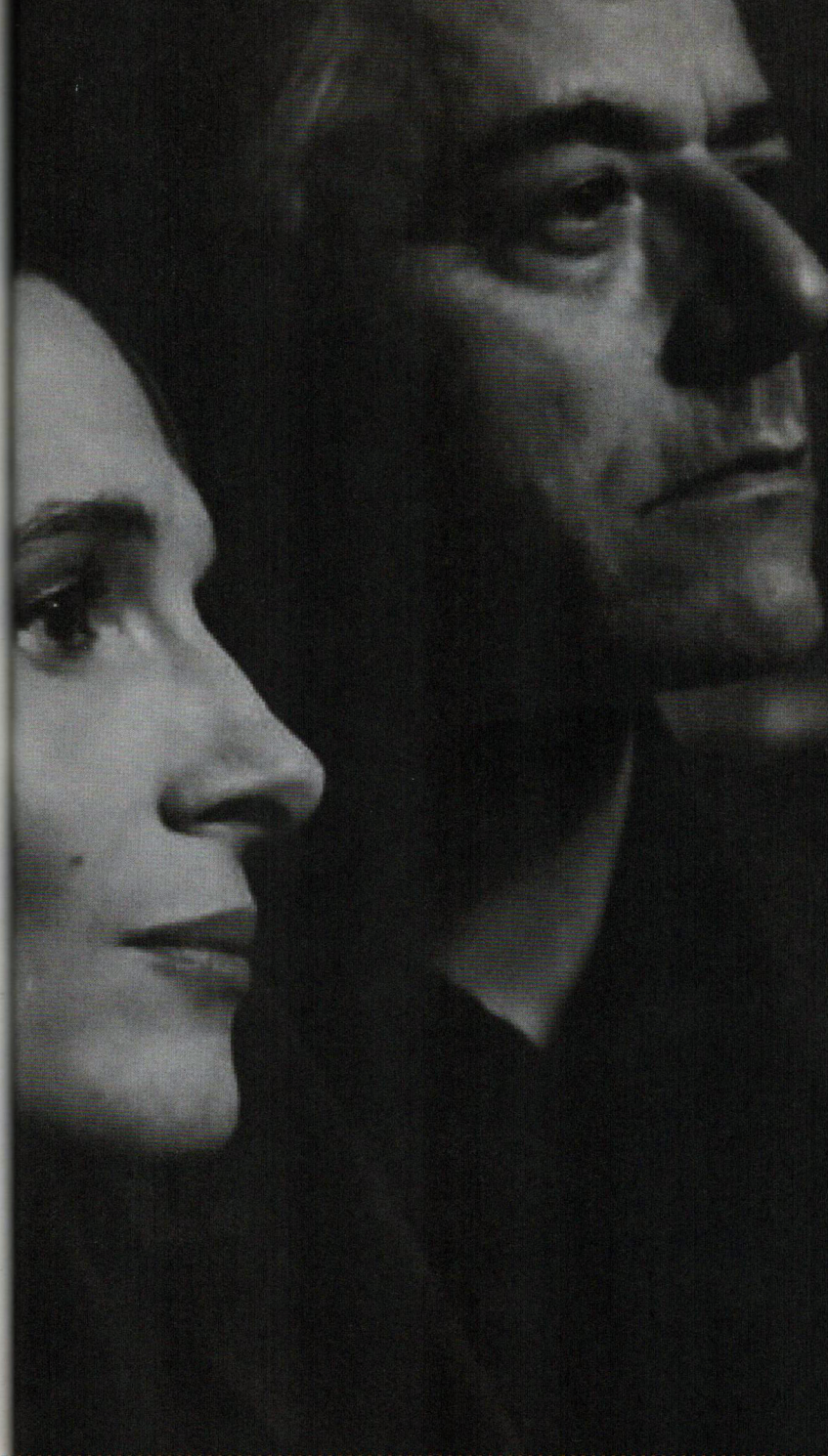
کی برابراصل

مطالعه

۱۳۹۵
۱۳۹۶
۱۳۹۷
۱۳۹۸
۱۳۹۹
۱۴۰۰
۱۴۰۱
۱۴۰۲
۱۴۰۳
۱۴۰۴
۱۴۰۵
۱۴۰۶
۱۴۰۷
۱۴۰۸
۱۴۰۹
۱۴۱۰
۱۴۱۱
۱۴۱۲
۱۴۱۳
۱۴۱۴
۱۴۱۵
۱۴۱۶
۱۴۱۷
۱۴۱۸
۱۴۱۹
۱۴۲۰
۱۴۲۱
۱۴۲۲
۱۴۲۳
۱۴۲۴
۱۴۲۵
۱۴۲۶
۱۴۲۷
۱۴۲۸
۱۴۲۹
۱۴۳۰
۱۴۳۱
۱۴۳۲
۱۴۳۳
۱۴۳۴
۱۴۳۵
۱۴۳۶
۱۴۳۷
۱۴۳۸
۱۴۳۹
۱۴۴۰
۱۴۴۱
۱۴۴۲
۱۴۴۳
۱۴۴۴
۱۴۴۵
۱۴۴۶
۱۴۴۷
۱۴۴۸
۱۴۴۹
۱۴۵۰
۱۴۵۱
۱۴۵۲
۱۴۵۳
۱۴۵۴
۱۴۵۵
۱۴۵۶
۱۴۵۷
۱۴۵۸
۱۴۵۹
۱۴۶۰
۱۴۶۱
۱۴۶۲
۱۴۶۳
۱۴۶۴
۱۴۶۵
۱۴۶۶
۱۴۶۷
۱۴۶۸
۱۴۶۹
۱۴۷۰
۱۴۷۱
۱۴۷۲
۱۴۷۳
۱۴۷۴
۱۴۷۵
۱۴۷۶
۱۴۷۷
۱۴۷۸
۱۴۷۹
۱۴۸۰
۱۴۸۱
۱۴۸۲
۱۴۸۳
۱۴۸۴
۱۴۸۵
۱۴۸۶
۱۴۸۷
۱۴۸۸
۱۴۸۹
۱۴۹۰
۱۴۹۱
۱۴۹۲
۱۴۹۳
۱۴۹۴
۱۴۹۵
۱۴۹۶
۱۴۹۷
۱۴۹۸
۱۴۹۹
۱۵۰۰

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۱	۱. مرور فیلم
۱۷	۲. واکاوی فیلم
۲۶	تمایز بین ویرچوالیته و پوتنشالیته
۴۱	زمان آمیزی: تزنهایی فیلم
۴۷	کتاب نامه
۴۹	نمایه



جیمز میلر (ویلیام شیمبل)، نویسنده بریتانیایی، در جلسه‌ای در توسکانی (ناحیه‌ای در ایتالیا) درباره کتاب تازه‌اش، *کپی برابر اصل* مشغول سخنرانی است. او در این کتاب، با این استدلال که بازتولید یک کار هنری به اندازه اصل آن ارزش دارد، مسأله «اصالت» آثار هنری را کم‌رنگ می‌کند.

خانمی فرانسوی (ژولیت بینوش) بدون نام، که *Elle* (به زبان فرانسوی یعنی او) صدایش می‌زنند و در توسکانی فروشنده عتیقه‌جات است، نسخه‌ای از کتاب میلر را خریده و برای گرفتن امضاء به همراه پسر ۱۱ ساله‌اش در جلسه سخنرانی حاضر شده است. در حین سخنرانی، پسر از سرگرسنگی بی‌تابی می‌کند، مزاحم حضار می‌شود و در نتیجه زن علی‌رغم میل باطنی پیش از پایان سخنرانی سالن را ترک می‌کند، اما هنگام رفتن یادداشتی برای میلر می‌گذارد و تعدادی دیگر از کتاب‌هایش را می‌خرد.

فردای آن روز، جیمز میلر برای دیدار با زن به محل کار او که یک گالری پراز عتیقه و مجسمه است سر می‌زند. آن دو، به پیشنهاد میلر، با خود و زن به روستایی حوالی توسکانی می‌روند. در طول مسیر، زن ابتدا از رابطه خوب خواهرش ماری و شوهر خواهرش که نام ماری را با لُکنت ادا می‌کند، برای میلر می‌گوید و همچنین، درباره هنر و جعل‌های آن، و شیوه‌های دیدن گفت‌وگو می‌کنند. پس از دقایقی به روستایی می‌رسند که مردم برای مراسم ازدواج در آن جمع شده‌اند. از این لحظه به بعد، اوقات زن تلخ می‌شود. او به میلر از لُج‌بازی‌های پسرش می‌گوید، اما میلر رفتارهای پسر او را عادی می‌داند و از آن‌ها دفاع می‌کند.

آن‌ها در ادامه به موزه هنری روستا می‌روند، به قصد بازدید از یک نقاشی بدل معروف که دختری جوان را تصویر کرده و تا چندین قرن تصور می‌شد این نقاشی نسخه اصل است. به اعتقاد میلر اصل یا بدل بودن این نقاشی هیچ اهمیتی ندارد. او خطاب به زن می‌گوید: «نسخه اصلی تنها زیبایی دختر را دوباره به تصویر می‌کشد، یعنی خود دختر اصل است، و فکر کنم اگر این‌طور به او نگاه کنی حتی مونالیزا هم لبخند ژگونه را دوباره به تصویر می‌کشد، و آن لبخند... تو فکر می‌کنی اصل است یا داوینچی از او خواسته این‌طور لبخند بزند؟» از نظر میلر در این صورت نقاشی مونالیزا نیز بدل است چراکه تصویر زنی است که مدل این نقاشی بوده.

بعد از این سکانس وارد کافه‌ای می‌شوند و میلر داستانی از فاصله عاطفی مادر و پسری نقل می‌کند که به‌طور عجیبی انگار داستان

همین مادر و پسر است. زن تحت تأثیر این قصه آرام‌گریه می‌کند، در این بین، تلفن میلر زنگ می‌خورد، او برای لحظاتی از صحنه خارج می‌شود و خانم کافه‌دار، که این دورا به اشتباه زن و شوهر تصور کرده، با زن حرف می‌زند و دیدگاه سنتی‌اش را درباره رابطه و ازدواج شرح می‌دهد. زن نیز برای همراهی او بلافاصله نقش عوض می‌کند و وانمود می‌کند که میلر واقعاً همسر اوست. حتی عنوان می‌کند ۱۵ سال است که با هم ازدواج کرده‌اند. وقتی میلر به کافه برمی‌گردد، زن او را از این اشتباه باخبر می‌کند. آن دوازده کافه خارج می‌شوند و از این‌جا به بعد، ماهیت صحبت‌های‌شان به کلی عوض می‌شود و لحن‌شان طوری تغییر می‌کند که گویی واقعاً زن و شوهرند و ۱۵ سال است با هم زندگی می‌کنند. انگار پسر زن، فرزند هر دو آن‌هاست، بحث‌ها شخصی‌تر و خصوصی‌تر می‌شود و عجیب‌ترین‌ها که به جای انگلیسی، به ترکیبی از فرانسوی و انگلیسی صحبت می‌کنند. در حین بحث وارد بنایی می‌شوند که در آن زوجی مراسم ازدواج‌شان را جشن می‌گیرند و از میلر و زن دعوت می‌کنند به عنوان زوج‌های قدیمی کنار آن‌ها عکس بگیرند. میلر ابتدا پیشنهاد آن‌ها را رد می‌کند اما سرانجام تسلیم اصرار عروس می‌شود و با هم عکس می‌گیرند.

پس از خارج شدن از بنا، وارد میدانی در وسط روستا می‌شوند که مجسمه‌ای در مرکز آن قرار دارد. ما این مجسمه را درست نمی‌بینیم، اما انگار زن از موضوع آن خوشش آمده: مردی که زنی سرش را به شانه او تکیه داده است. میلر درک زن از معنای مجسمه را قبول نمی‌کند